

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

خالق داد پغمانی – مونشن

اول اگست ۲۰۱۲

نرخ استعمار برای خرید زنها

خلاف معمول که وقتی ما افغانها خواسته باشیم گرد هم جمع شویم، معمولاً آخر هفته را انتخاب می نمائیم، اینبار شام پنجشنبه، چند فامیل افغان که با هم رفت و آمد داریم، دور هم جمع شده بودیم؛ فکر نکنید ما آنقدر مسلمان بودیم که به خاطر افطار دعوت شده بودیم، عکس آن همه روز خورهای بودیم، - حد اقل مردها- که افطار را بهانه ساخته بودیم.

علت تجمع، خانه ای بود که دوست ما به اصطلاح خریده بود و یا به تعریف بهتر خود را در گرو خانه گذاشته بود. خوب طبق معمول و به پیروی از رسم خوبی که زمانی در وطن ما رواج داشت و دوستان با هدیه های شان، یک نوحانه را صاحب اسباب و اشیای کارآمد خانه می ساختند، ما هم مطابق به توان خویش، چیزی با خود برده بودیم که نه سرآمد تحف بود و نه هم پائینترین آنها.

از آنجائی که در همچو مواقع، زنها از اول خط و نشان می کشند که بحث سیاسی موقوف و کسی حق ندارد باز هم داستان مقاله های "درگرفته" پورتال را به میدان انداخته، به مانند خودش که آتش کپه می کند، مجلس را به شور و فغان بیندازد، تقریباً همه ساکت بودیم.

فشار سکوت از یک جانب و ذوقک نشاندادن دادن کمالات "رسیور" جادو که صاحبخانه تازه خریده بود از جانب دیگر، سرانجام تجمع ما را نیز به سرنوشت سایر تجمعات افغانها که به عوض صحبت و درد دل، همه به طرف تلویزیون نگاه می نمایند، دچار ساخته، هوش و گوش همه به طرف کمالات جادو جلب گردید. از این که هریک از حضار چگونه معلومات شان را از بابت جادو به رخ همدیگر کشیده و می خواستند هریک از دیگری گوی سبقت بر بایند می گذریم. چه تنها کسی که نه جادویی داشت و نه هم معلوماتی در آن باره، این قلم بود که مانند لال مادر زاد، گاهی به طرف این دهان و گاهی هم به طرف آن، نظر می انداختم و معلومات داده شده را می بلعیدم. سرانجام از همه خواستم تا به تعریف خاتمه داده، با فعال ساختن جادو و گرفتن یک جائی، کمال آن جعبه پلاستیکی سیاه را در عمل نمایش بدهند.

وقتی پای استفاده از جادو و طرز فعال ساختن آن به میان آمد، بدبختانه باز هم من عاصی، گنهکار شناخته شدم، زیرا تمام آنهایی که آنهمه از جادو تعریف می نمودند با تأسف طرز فعال ساختن آن را بلد نبودند، یعنی اکثر بزرگسالانی که در آنجا جمع شده و آنهمه به ارتباط جادو داد سخن می دادند، مجبور به اعتراف و اقرار شدند که خودشان طرز فعال ساختن آن را بلد نیستند و بچه ها آن را فعال می سازند. وقتی عرض حال همه به اینجا کشید و مجبور شدند اعتراف نمایند که از جادو چیز زیادی نمی دانند، همه به طرف من نگرسته به جرم دعوت از آنها تا جادو را فعال نمایند، از من خواستند که بلی!

استاد در خانه کمپیوتر دارد و می تواند آن را به کار ببندازد. من که در عمرم جادو را ندیده بودم واضح است که از زیر بار این کار شانه خالی نمودم، زیرا از یک طرف صادقانه بنویسم من با جادو آشنائی نداشتم و از طرف دیگر نزد خود عهد نموده ام که به مال مردم دست نزده ملک نمی نمایم. داستان این عهد را زمانی برایتان خواهم نوشت تا شما هم اگر تاحال چنان عهدی با خود نبسته اید، با خواندن آن، عهد به طاقت ۲ ببندید. سرانجام همه ما چاره را در آن دیدیم تا از یکی از جوانان که با دیگر همبازی های شان در اتاق دیگر مصروف بگو و بخند بودند کمک بخواهیم. همین بود که صاحب خانه پسرش را صدا زد تا آمده و جادو را فعال بسازد.

به محض آن که پسرک ۱۲-۱۳ ساله صاحبخانه وارد اتاق شد و دلیل خواستش را فهمید، همزمان با آن که شروع کرد به فعال ساختن جادو، بدون انقطاع از بدی ها و عقب مانعی های جادو نیز سخن می گفت. در تمام مدتی که جوانک، عیب جادو را بیان می کرد ازسنگ صدا بلند می شد و از ما ریش سفید ها نه. اگر یکی چون من در دل خود زمبل بق می زد که جوانک انتقام نادانی من را از همه می گیرد دیگران خود را می خوردند که چرا جوانک چنان گستاخانه به جادوی آنها می تازد و بد تر از همه آنها نیز توان دفاع منطقی را در خود نمی بینند.

بعد از چند دقیقه و دادن پس ورد و پیش ورد، جادو فعال شده و جوانک خواست بداند کدام پروگرام را عیار نماید. وقتی صحبت به اینجا رسید، لاله دوباره زبان باز کرده هر یک کانالی را پیشنهاد می داد، و چون کم مانده بود جوانک را از کرده پشیمان و از خانه گریزان سازند، عاقبت به پیشنهاد صاحبخانه، پسرک کانالی را به نام "طلوع" گرفته خود فرار نمود به یقین جوانک از این می ترسید که اگر همان طور به حرفها گوش بدهد نه تنها از مصاحبت با دوستان هم سن و سال عقب خواهد ماند بلکه جادو وی را نیز جادو نموده، دیوانه اش خواهد ساخت.

وقتی جادو به کار آغاز کرد یک پروگرام سیاسی در جریان بود. نطق و یا همان خبرنگار و یا هم مدیر برنامه که از لحاظ شکل و شمایل به همه چیز شباهت داشت مگر به یک مدیر برنامه تلویزیونی، یعنی آنقدر کریه المنظر بود که این قلم با تمام موهای خارپشتک مانند و چشم های پخل پرم در مقایسه با وی بچه فلم چه که مرد سال انتخاب می شوم، از چهار تن دیگر نیز دعوت نموده بود، چهار تنی که در وطن فروشی هریک از آنها ده ها شاه شجاع و ببرک کارمل را در جیبهای خود داشتند. به محتوای آن برنامه کدام زمان دیگر وبعد از این که اسامی مدیر برنامه و شرکت کنندگان را دانستم، تماس خواهم گرفت.

خوانندگان عزیز!

باور کنید هرکلامی که از دهان آن چند میهن فروش جهت توجیه ننگنامه کرزی- اسپینا بیرون می شد، یگانه فکری را که در انسان به وجود می آورد، همان بود که زمانی زنده یاد "صمد بهرنگی" از زبان یکی از قهرمانان داستانهایش بیان داشته بود، یعنی وقتی از پشت شیشه یک دکان چشمش به ماشینداری افتاده بود، آرزو نموده بود که ایکاش آن ماشیندار در نزدش می بود. تا جایی که به من مربوط است هرچند حدود ۱۰ سال در جنگ مقاومت ضد روسی شرکت نموده و ده ها بار بر روی دشمن آگاهانه و به قصد کشتنش آتش کشوده ام، اما هیچگاهی میل بدان

نداشته ام تا کسی را با میل و رغبت از نفس کشیدن باز دارم، مگر آن شب، وقتی دیده درائی آن چند تن را که گویا وکیل پارلمان بودند، اما شرم داشتند تا خود را وکیل شورا بنامند و در عوض می کوشیدند، اصطلاح "مجلس نمایندگان" را به خورد همه بدهند، دیدم؛ صادقانه باید بنویسم میل کشتن آنها چنان سرپای وجودم را فرا گرفت که اگر در همان نزدیکی ها می بودم، یکی دو شب بیدار خوابی را جهت پیدا کردن آنها به گردن می گرفتم. در هر صورت تصفیه حساب با وطن فروشان باشد، برای بعد، در عوض می کوشم به صورت مختصر به علت اصلی نگارش این چند سطر بپردازم.

همان طوری که رواج جوامع سرمایه داری است، در جریان پروگرام بعد از هر چند دقیقه ای، پروگرام قطع شده و یک اعلان می افتاد، اعلاناتی که برخی از آنها با تمام بی محتوا بودن شان از پروگرام اصلی کم ضرر تر بود. در همین جریان به یک باره، به مانند فلم های هندی "دهر مندری" دوفر تفنگدار پیدا شدند که یک فرد دیگر را با دستان شان محکم گرفته بودند، همزمان با آن یک موتر جیب ایستاده شده، از درون آن چند تفنگدار دیگر و سرانجام خان صاحب و یا همان جنگ سالار اصلی نیز پیاده شده، در حالی که با تحقیر به طرف مردی که در بند دو تن دیگر قرار داشت نظر می انداخت، وی را مخاطب قرار داده گفت:

"تو به کدام جرأت به خواستگاری خواهر زاده ام آمداي؟ نمی دانی که او خواهر زاده کیست؟" وبا همان لحن رو را به طرف زیردستانش نموده گفت: "او را ببرید و خواستگاری را یادش بدهید". مرد در بند وقتی این حکم را در باره خود شنید، با عجز و فروتنی به خان التماس نموده، گفت: "یک بار تحفه ای را که برایتان آورده ام ببینید، بعداً هر چه امر کنید قبول است"

این را گفته، و یک بسته "آیس کریم" را به خان داد. وقتی خان "آیس کریم" را خورد، پیشانی اش باز شده گفت: "تحفه ات قبول، فردا مادرت را برای خواستگاری بفرست، فراموش نکنی که چند بسته "آیس کریم" هم به دستش بفرستی"

خوانندگان عزیز پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان!" مطمئن هستم شما متوجه شده اید که درد من از کجاست. با آنهم به اجازه اندکی باید این تحقیر و توهین به خواهران، مادران و دختران ما را باز نمایم، باشد کسانی که متوجه نیستند در وطن چه می گذرد، متوجه عواقب دهشتناکی که منتظر همه ماست، شده بیش از این تماشایی باقی نمانند.

همه ما می دانیم که در فرهنگ مرد سالار فئودالی، در بسیاری از مناطق کشور وقتی می خواستند، از دختر و یا زنی خواستگاری نمایند، در مناطقی که تبادل پول زیاد مروج نبود، خانواده داماد شیربهای زن، طویانه و حتا بخشی از مهر را با حیواناتی از قبیل خر، گاو، گوسفند و احیاناً اسب سنجش نموده، در عوض دادن چند رأس حیوان، زنی را باخود به خانه می آوردند.

در بطن همین فرهنگ فئودالی گاهگاهی که لومپینیزم مسلط بوده است، اتفاق افتاده است که زنی را یک سگ جنگی نیز معاوضه نموده اند.

این را هم به خاطر داریم که وقتی نوکران روس زمام امور را در دست گرفتند و با فرمان شماره ۷ شان، نرخ زن را ۳۰۰ افغانی تعیین نمودند، چطور جوانان شوخ کابلی، دختر ها را اذیت نموده می گفتند: "تخت تره کی برقرار، سره تان را ۳۰۰ افغانی نرخ گذاشته" و به همین قسم ده ها متلک دیگر.

این که زنهای کشور ما در زمان حاکمیت مدافعان جهل و جنون چه کشیده اند، بر هیچ کسی پوشیده نیست، اما اینکه که از یک جانب تمام جنایتکاران تاریخ زیر عنوان نجات زن افغان، ملک ما را برای فرزندان آتی کشور برای

چهار و نیم میلیارد سال غیر قابل بودوباش می سازند و از طرف دیگر یک وزارت عریض و طولی به نام وزارت امور زنان بخشی از آرایش دربار استعمار را کامل می سازد و از جانب دیگر ده ها سازمان مدعی مبارزه، ادعای مبارزه در داخل کشور را داشته، برخی گردنهای شان در زیر سنگینی مدالها خم گردیده و برخی دیگر از این که به بازی استعماری گرفته شده اند شب و روز دعای سر استعمار را نموده دل شان زمبل بق می زند، وقتی یک فروشنده بی آزرمی قیمت خواهر، مادر و دختر افغان را چند دانه "آیس کریم" می گذارد، آیا فکر نمی کنید چنین امری در نفس خود بدتر از معامله زن با خر، گاو یا سگ است و باید مقابلش رزمید؟

هموطنان عزیز!

کسانی که این اعلان را ترتیب نموده اند، طبقه ای که را که با آنها در معامله است یعنی خوانین، دلالها، قاجاقبران مواد مخدر و سایر وطن فروشان را خوب می شناسد. آنقدر خوب می شناسد که حتا خود آنها نیز نمی دانند. اعلان کننده به مثابه سرمایه دلال امپریالیستی با همین تشخیص به تمام جنگ سالار ها، خوانین و سایر وطن فروشان داد می زند که قیمت خواهران، دختران، مادران، خواهرزاده ها و برادرزاده های آنها در نزد استعمار چیزی بیشتر از یک "آیس کریم" نیست.

مشکل زمانی آغاز می یابد که بدانیم آنها هم زنان افغان اند. آن زنان افغان که با تأسف، آن که به نام سرپرست بر آنها حاکمیت می نماید، قیمت زیر ناف آنها را چند "آیس کریم" قرار داده است؛ از آن گذشته فکر نمی کنید وقتی استعمار قادر شود بر بخشی از زنان افغان، با چند "آیس کریم" مسلط گردد، دیگران را نیز آرام نخواهد گذاشت؟

هموطنان عزیز!

از این دولت پوشالی و تمام ادارات آن من جمله وزارت زنان آن نباید انتظاری بیشتر از آنچه اکنون می نمایند داشت، زیرا آنها وظیفه دارند تا زیر نام ترویج فرهنگ غرب، ناموس خواهران و مادران شان را دو دسته به استعمار پیشکش نمایند، مگر ما و شما می توانیم با درک چنین توطئه هائی خود پای داخل میدان نموده، نگذاریم چنین گستاخانه به نصف نفوس کشور توهین روا دارند.

هموطن!

به طرف آن کسی که در کنارت نشسته است اعم از خواهر، دختر و یا مادر، نظر کن! بعداً ببیندیش آیا حاضری وی را با "آیس کریم" معاوضه کنی؟ اگر پاسخت منفی است که با مبارزه علیه استعمار و ارتجاع، دینت را در مقابل وطنت انجام بده، در غیر آن از کلکین نگاه کن، ببین صف کسانی که "آیس کریم" در دست دارند، به کجا رسیده است.